

ارزیابی نظری رابطه مسؤولیت حمایت و حاکمیت دولت‌ها از منظر سازه‌انگاری

دکتر محمدحسین جمشیدی^۱، دکتر احمد سلطانی‌نژاد^۲، نیکبود معصوم‌زاده^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱/۳۰

چکیده

با پیدایش ناهنجاری‌های رفتاری برخی دولت‌ها در عرصه بین‌المللی، نظیر نسل‌کشی، نهادهای بین‌المللی تلاش کردند برای جلوگیری از تشدید و ادامه این گونه رفتارها، به اقدامات پیشگیرانه‌ای دست بزنند. در این رابطه «دکترین مسؤولیت حمایت» که در نوع خود می‌توانست به عنوان بدیلی در مقابله با این خطر جهانی استفاده شود، مطرح گردید. لازمه این طرح، این بود که دارای چنان قابلیت‌هایی باشد تا بتواند حاکمیت دولت‌ها را مورد مواخذه جدی قرار دهد تا از این طریق بتواند رفتارهای ناهنجارگونه آنها را کنترل کند. از آنجا که طرح مذکور دارای ابهاماتی است، این مقاله به بررسی علمی این موضوع می‌پردازد. سؤال اساسی این است که خاستگاه نظری دکترین مذکور بر چه اساسی بوده و با استدلال کدام یک از نظریه‌های روابط بین‌الملل می‌توان اثرهای مثبت و منفی آن را در تعاملات بین‌المللی توجیه و یا رد کرد. این مقاله بر پایه نگاه سازه‌انگاری و با استفاده از روش قیاسی به چگونگی نقش حاکمیت دولت‌ها به عنوان ساختار کنشگر بین‌المللی اشاره کرده، و در ادامه به تحلیل و ارزیابی دکترین مزبور می‌پردازد تا چگونگی نقش آن در مداخله جامعه جهانی بر حاکمیت دولت‌ها و نیز کارآمد بودنش در رفع ناهنجاری‌های بین‌المللی بررسی شود.

واژه‌های کلیدی: حاکمیت، مسؤولیت حمایت، ساختار، کنشگران، نظریه سازه‌انگاری

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس: jamshidi@modares.ac.ir

۲. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس: soltani@modares.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه و بیان مسأله

عدم شفافیت در انطباق مداخلات بشردوستانه با مقررات حقوق بین‌الملل از یک طرف و ناکارآمدی نظام امنیت بین‌المللی موجود از سوی دیگر، اندیشمندان سیاسی و حقوقی را بر آن داشت تا با ارائه طرح دیگری با عنوان «دکترین مسؤولیت حمایت» باب جدیدی در عرصه حقوق بین‌الملل بشردوستانه باز کنند. نظریه «مسؤولیت حمایت» از درهم‌تنیدگی چالش‌ها، شکست‌ها و تجربیات مداخلات بشردوستانه در دوره‌های مختلف تاریخی، در نخستین سال‌های قرن بیست‌ویکم پا به عرصه بین‌الملل گذاشته است. این ایده، از یک سو درصدد بازتعریف و یا به عبارتی، ارائه تفسیر جدیدی از مسؤولیت نهاد جزم‌گرای حاکمیت، برای تحمیل بار اصلی مسأله حراست از جان و مال شهروندان، بر دوش رهبران کشورهاست و از سوی دیگر، بر آن است تا بر خلاف مداخلات بشردوستانه که انحصاراً بر اقدام قهرآمیز متمرکز می‌شد، گستره اقدامات جامعه بین‌المللی را در طیف وسیعی، از پیشگیری تا بازسازی، آن هم نه به عنوان یک حق؛ بلکه در قالب یک وظیفه بازتعریف نماید (سواری، ۱۳۹۰: ۲). این طرح، برخلاف نهاد حقوقی مداخلات بشردوستانه که از قدمت بیشتری برخوردار بوده و نوعاً برای نجات اتباع خودی در بیرون از مرزهای ملی مورد تمسک قرار می‌گرفت، حمایت از آحاد بشر را سرلوحه خود قرار داده است. امروزه مسؤولیت دولت‌ها در حفظ و صیانت انسان‌های تحت حاکمیت خود در مقابل بحران‌های شدید سیاسی و امنیتی، امری بدیهی است. وضعیت‌های پیش‌آمده در رواندا در سال ۱۹۹۴ و در سربرنیتسا در سال ۱۹۹۵ از آن دست حوادثی است که باعث واماندگی حکومت‌های داخلی در کنترل اوضاع وخیم انسانی و تشدید آن شد. لذا، علی‌رغم فعال‌تر شدن شورای امنیت به عنوان متولی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و مجری سازوکار امنیت جمعی و صدور قطعنامه‌های متعددی در راستای حفاظت و حراست از حقوق نوع بشر در دوران پس از جنگ سرد در ارتباط با شمال عراق، سومالی، لیبیا و...، ناتوانی جامعه بین‌المللی در

پاسخ بموقع و مؤثر به جنایات وحشتناک سال ۱۹۹۴ رواندا و کشتار جمعی سال ۱۹۹۵ سربرنیتسا، بی‌کفایتی سیستم واکنشی سازمان ملل در حفظ و حراست عملی از حقوق ابتدایی و اولیه انسان‌ها را نمایان ساخت.

علی‌رغم اهمیت و ضرورت طرح چنین دکترینی در سامان بخشیدن به امنیت شهروندان و نیز جلوگیری از اقدامات غیرانسانی برخی دولت‌ها در برابر اتباع خود و دیگر کشورها، خدشه‌دار شدن حاکمیت دولت‌ها به یکی از دغدغه‌ها و نگرانی‌های اصلی دولت‌ها و اندیشمندان سیاسی و حقوقی بین‌الملل تبدیل شده است. باید اعتراف کرد، موضوع حاکمیت دولت‌ها و لزوم احترام سایرین برآن، در تمامی نظریه‌های روابط بین‌الملل تاکید شده است؛ لیکن مطرح شدن جدیدی نظیر «مسؤولیت حمایت» که تا حدودی دست دولت‌ها را در مداخله در حاکمیت سایر دولت‌ها باز می‌گذارد، چالش‌هایی را در بین دولت‌ها ایجاد کرده است. از یک طرف، موضوع امنیت انسان‌ها و رهایی آنها از فشارهای وارده توسط حاکمان ظالم به آنها مطرح است و از طرف دیگر، نقض حاکمیت دولت‌ها و تضعیف استقلال آنها در اداره کشور و مهم‌تر از همه، سوءاستفاده برخی قدرت‌های بزرگ از نحوه اجرای چنین قانونی، نگرانی‌هایی را در بین اندیشمندان و دولتمردان ایجاد کرده است. بنابراین، سؤال اساسی که در این ارتباط، مطرح می‌شود، این است که خاستگاه نظری و مبنای دکترین مسؤولیت حمایت و اثرهای مثبت و منفی آن در جامعه بین‌المللی چیست؟ پاسخ فرضیه مورد نظر این است که بر مبنای نظریه سازه‌انگاری دکترین مسؤولیت حمایت به عنوان هنجار حقوق بشری، در صورت تعامل کنشگران (دولت‌ها)، به صورت فرایندی مثبت در روابط بین‌الملل عمل خواهد کرد؛ در غیر این صورت، خود به یک ناهنجار بین‌المللی تبدیل خواهد شد. بدیهی است اجرای صحیح و بموقع این طرح، موجبات امنیت انسانی ملت‌ها را فراهم خواهد نمود؛ لیکن عدم اجرای صحیح و کامل این طرح و یا سوء استفاده از آن، چه بسا موجب به هم ریختگی و سست شدن ارکان روابط

بین‌الملل فعلی شده، وضعیت را به هرج و مرج در روابط بین دولت‌ها و ملت‌ها تبدیل خواهد نمود.

با توجه به نکات فوق در این پژوهش، تلاش بر این است که اولاً جایگاه حاکمیت دولت‌ها به عنوان متغیر اصلی (وابسته) در بین نظریه‌های روابط بین‌الملل تبیین شود؛ ثانیاً، چگونگی تاثیر دکتترین مسؤولیت حمایت به‌عنوان متغیر مستقل بر حاکمیت دولت‌ها از منظر سازه‌انگاری الکساندر ونت بررسی و واکاوی شود. بر این مبنا، پس از پیشینه و چارچوب نظری، به تعریف حاکمیت دولت‌ها و جایگاه آن در نظام بین‌الملل از دیدگاه سازه‌انگاری ونت پرداخته شده است. در ادامه نیز چگونگی و چرایی شکل‌گیری دکتترین مسؤولیت حمایت و نقش آن و سپس نتیجه‌گیری بیان می‌شود که در آن به آثار و تبعات مثبت و منفی اجرای دکتترین مزبور در رابطه با حاکمیت دولت‌ها و روابط و تعامل آنها با دولت‌ها پرداخته خواهد شد. در این پژوهش، برای جمع‌آوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای و در مورد نحوه استدلال داده‌ها از روش قیاسی و برای بررسی داده‌ها و یافتن پاسخ مورد نظر و ارائه آن، از شیوه توصیفی - تحلیلی استفاده شده است.

۱. پیشینه پژوهشی و نوآوری

با توجه به نوپا بودن دکتترین مسؤولیت حمایت، تالیفات و کارهای علمی درخور توجهی در این رابطه انجام نشده است و تنها تعداد اندکی از پژوهشگران داخلی و خارجی در مقاله‌های تحقیقاتی خود به بخشی از زوایای این موضوع پرداخته‌اند که در قالب دو طیف می‌توان به آنها اشاره کرد: دسته اول با اشاره به اهمیت موضوع؛ به‌ویژه امنیت انسان‌ها و در امان ماندن آنها از فشارهای حاکمان، ضمن استقبال از چنین دکتترینی، بر اجرایی شدن آن تاکید کرده‌اند. در این مقالات، همچنین به سوء استفاده دولت‌ها از حاکمیت و انجام اعمال ضد انسانی؛ از جمله نسل‌کشی و... اشاره شده است (قربان‌نیا، قادری، ۱۳۹۲؛ یاقوتی،

۱۳۸۹؛ جباری، بهار ۱۳۹۱؛ کر، ۱۳۸۷ و بوزان، ۱۳۷۸). دسته دوم، طرح این دکترین را به جای مداخلات بشر دوستانه مطرح کرده، معتقدند با توجه به مخالفت اغلب دولت‌ها با اجرای مداخلات بشردوستانه به دلیل ظاهر غیرقانونی که داشت، اجرای آن نیازمند بدیل مناسب و قانونی بود که تا حدودی بتواند کاستی‌های آن را جبران نماید. به نظر این دوستان، دکترین مسؤولیت می‌تواند از عهده این کار برآید (زمانی و نوری، ۱۳۹۱؛ سواری و بلوچی، ۱۳۹۰). برخی نیز ضمن تایید این دکترین، از زاویه انتقادی به این موضوع نگریسته‌اند؛ به این معنی که اگر تقاضای مداخله برای کمک به گروه‌هایی که تحت خشونت دولتی هستند صورت بگیرد، می‌تواند باعث این باور شود که شورش به عنوان یک گزینه همیشه پیروز تلقی گردد (Kuperman, 2008:75)؛ ولی این نکته در همه پژوهش‌ها تا حدودی مورد غفلت قرار گرفته است: اولاً جایگاه نظری این دکترین در بین نظریه‌های روابط بین‌الملل بر چه اساسی است؟ ثانیاً درباره بازتاب منفی این موضوع که به نوعی می‌تواند به عنوان اهرم فشار و یا به عبارت دیگر، به عنوان ابزاری مناسب در دست قدرت‌های بزرگ، برای رسیدن به اهداف سیاسی خود بهره‌برداری شود، اشارات کمی شده است که در نوع خود به عنوان خلأ‌های موجود در این پژوهش‌ها قلمداد می‌شود.

بنابراین، در این مقاله سعی خواهد شد از منظر نظریه سازه‌انگاری به بررسی دکترین مسؤولیت حمایت و بازتاب‌های منفی و مثبت آن بر حاکمیت دولت‌ها در مرحله اجرا پرداخته شود تا ضمن پرکردن خلأ پژوهش‌های موجود، نگاه جدیدی در عرصه بین‌الملل بر این دکترین افزوده شود. از این حیث، این پژوهش در نوع خود جدید و نو است.

۲. چارچوب نظری تحقیق: نظریه سازه‌انگاری ونت

همان‌طور که بیان شد، در مقاله پیش رو تلاش بر این است که از منظر نظریه سازه‌انگاری به چرایی پیدایش دکترین مسؤولیت حمایت در نظام بین‌الملل پرداخته و اثرهای آن بر

حاکمیت دولت‌ها مطالعه و بررسی شود. بر این اساس، با توجه به ویژگی‌های موضوع؛ یعنی محوریت دولت‌ها و مبنای عملکرد آنها، نظریه سازه‌انگاری ونت توانایی بررسی و تحلیل موضوع را تا حدود زیادی داراست. لذا ما آن را به عنوان چارچوب نظری پژوهش در نظر گرفته‌ایم. از آنجاکه سازه‌انگاران معتقدند که تنها ابعاد مادی نمی‌تواند علت کنش افراد در جامعه باشد و درکنار آن ابعاد معنوی نیز نقش بسیاری در شکل‌گیری رفتار در بین مردم دارد و این رفتار در یک فضای بین‌الذهانی شکل می‌گیرد و به تعامل و کنش از سوی کنشگران منجر می‌شود؛ لذا می‌توان گفت که شکل‌گیری دولت و قدرت در جامعه داخلی و خارجی نیز با توجه به کنش بین‌الذهانی افراد صورت پذیرفته است و هرگونه جنگ و صلح نیز در راستای این کنش‌ها شکل می‌گیرند. در نظریات سازه‌انگاری ما با دو دیدگاه اصلی مواجه هستیم. به عبارت دیگر، سازه‌انگاری در معنای عام آن به دو گونه "متعارف" و "انتقادی" تقسیم می‌شود:

سازه‌انگاری "متعارف" گونه‌ای از سازه‌انگاری محسوب می‌شود که درعین حال که با نظریه‌های جریان اصلی متفاوت است، تفاوت‌هایی را نیز با نظریات انتقادی و پست‌مدرن دارد. در این رابطه ونت می‌نویسد: تقریری از سازه‌انگاری که من از آن دفاع می‌کنم، میانه‌روانه است و به‌طور خاص مبتنی بر جامعه‌شناسی ساختاریابانه و تعامل‌گرایی نمادین است (ونت، ۱۳۹۲: ۲).

البته، سازه‌انگاری در گونه "انتقادی" ضمن ایجاد امکان شناخت از واقعیت‌های اجتماعی، در پی دستیابی به مرزهای شناختی خود هستند؛ یعنی به‌دنبال مشخص نمودن هویت‌ها و اعتقاد به برداشت و روایت واحدی از آنچه به عنوان حقیقت جلوه داده می‌شود، هستند و همین گزاره عمده تفاوت و مرز مشخص افتراق با جریان متعارف است. در برداشت انتقادی به هردو کنشگران و مشاهده‌کنندگان اهمیت داده می‌شود؛ در صورتی که در برداشت متعارف بر ارتباط میان پدیده‌ها و موضوع‌ها، آن گونه که در گستره‌ای از

معانی بین‌الذهانی شکل می‌گیرد، تاکید می‌شود. در این میان، الکساندر ونت به‌عنوان مؤثرترین شخصیت سازه‌انگاری متعارف در روابط بین‌الملل، این نظریه را این‌گونه معرفی می‌کند؛ سازه‌انگاری نظریه ساختاری کلان نظام بین‌الملل محسوب می‌شود که دولت‌ها، واحدهای اولیه تحلیلشان در نظریه‌های سیاسی هستند و سیستم بین‌الملل متشکل از دولت‌ها، دارای ساختاری است که ویژگی بین‌الذهانی آن برجسته‌تر است و بخش مهمی از منافع و هویت دولت‌ها به‌وسیله این ساختار اجتماعی ساخته می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ب: ۴۴). وی در جای دیگر می‌گوید: باورها و انتظاراتی که دولت‌ها در مورد یکدیگر دارند، ماهیت زندگی بین‌المللی را تعیین می‌کند و این عمدتاً ساختارهای اجتماعی (و نه مادی) هستند که به این باورها و انتظارات قوام می‌بخشند (ونت، ۱۳۹۲: ۳۱). ویژگی کلی دیدگاه الکساندر ونت در مورد سازه‌انگاری نسبت به سایر سازه‌انگاران این است که وی خصلت تکوینی بودن را به همه اجزای یک پدیده تسری نمی‌دهد. این در حالی است که تکوین‌گرایان پست‌مدرن؛ مثل: اشلی تحت تاثیر ایده‌های ضدّ ذات‌گرایانه پست‌مدرنیستی، تکوینی یا ساختی بودن را به همه پدیده‌ها نسبت می‌دهند. بر مبنای این نظریات، ذاتی وجود ندارد و آنچه ذات تصور می‌شود، چیزی جز انگاره ذهنی ما نیست؛ اما ونت این دیدگاه را نمی‌پذیرد و معتقد است که ساختن اجتماعی را نمی‌توان همان‌گونه که در جامعه‌شناسی وجود دارد، وارد نظریه بین‌الملل کرد؛ زیرا نظام بین‌الملل برخلاف سیاست داخلی، فاقد قواعد اجباری است و چندان اجتماعی نیست. بنابراین، باید پذیرفت که نظام بین‌الملل تا حدی مادی است و کاملاً اجتماعی نیست (Wendt, 1999:1). به زبان ساده‌تر، ساختارهای اجتماعی نظام بین‌الملل؛ مثل حاکمیت دولت‌ها، کاملاً ساختی و انگاره‌ای نیستند و فضای عمل تکوین‌گرایی را محدود می‌کنند. نتیجه اینکه اثبات کارآمدی یک نظریه در عرصه سیاست داخلی، الزاماً به معنای بدیهی بودن کارآمدی آن در عرصه سیاست بین‌الملل نیست. بی‌شک ونت، رویکرد حداقلی را با اتکا به تجربه‌های

نظریه‌پردازی خود و نیز با توجه به واقعیت‌های عملی نظام بین‌الملل برگزیده است و این یکی از مزیت‌هایی است که وی نسبت به دیگرسازهانگاران دارد و می‌تواند در بررسی پژوهش ما نقش و کارکرد مناسبی ایفا کند.

۳. حاکمیت و مسؤولیت حمایت دیدگاه مکتب سازهانگاری

مکاتب مختلف، برداشت‌های متفاوتی از ساختار دولت و مفهوم حاکمیت و نقش مردم در چگونگی شکل‌گیری آن داشته و براساس آن برداشت، بقای حکومت‌های مورد نظر خود را تعریف و تشریح می‌کنند. واقع‌گرایان بر این باورند که انسان ذاتاً موجودی شرور است و نظام بین‌الملل ماهیتی کاملاً آنارشیک دارد؛ دولت‌ها مهمترین بازیگران در محیط بین‌الملل به شمار می‌روند که صرفاً در پی کسب منافع ملی خود به منظور بقا هستند. در محیط آنارشیک بین‌الملل، به علت کمبود منابع حیاتی، شاهد نزاع دائمی دولت‌ها هستیم. در چنین محیطی، دولت‌ها برای تامین امنیت، بازار و... به رقابت می‌پردازند که در این میان، تنها راه برای بقا، خودیاری است که از راه کسب دائمی قدرت به دست می‌آید (دوئرتی، ۱۳۸۸: ۱۶۴). واقع‌گرایان تنها راه دستیابی به منافع را استفاده از ابزارهای مادی همچون قدرت نظامی می‌دانند (مورگنتا، ۱۳۷۹: ۱۱۰). نوکلاسیک‌ها نیز همچون دیگر انواع واقع‌گرایان بر این باورند که سیاست یعنی نزاع دائمی میان دولت‌های مختلف به منظور دستیابی به قدرت مادی و امنیت در جهانی از منابع کمیاب است (برزگر، بهار ۱۳۸۸).

آرمانگراها برخلاف واقع‌گراها قدرت حاکمیت را در فرد قرار نمی‌دهند؛ بلکه مردم را در تشکیل حاکمیت و عهده‌دار بودن آن دخیل می‌دانند و دولت را صرفاً به‌عنوان کارگزار کشور و مردم می‌دانند. حکومت، مؤسسه مصنوعی است و مردم، آن را برای تامین نظم و امنیت و تحصیل آسانتر حقوق خود ایجاد می‌کنند (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۵). درخصوص رابطه با کشورهای دیگر نیز معتقدند که روابط بین‌الملل، ماهیتاً خشونت و مناقشه‌آمیز

نیست و جنگ نیز یک استثناست. بنابراین، حتی در شرایط بی‌نظمی و فقدان یک حکومت مرکزی در سطح جهان، می‌توان با کمک نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، به همکاری بین‌المللی دست یافت (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۷۳).

مکتب سازه‌انگاری، دولت‌ها را در عرصه سیاست بین‌الملل به‌عنوان کنشگران اصلی می‌داند و معتقد است دولت‌ها از استقلال بیشتری نسبت به نظام اجتماعی که در آن قرار دارند، برخوردارند. بنابراین، نظام بین‌الملل چندان نقشی در برساختن دولت‌ها ندارد؛ اما این استدلال را هم مطرح می‌سازد که نهادهای بین‌المللی می‌توانند از تأثیرات قدرت و منافع بکاهند (ونت، ۱۳۹۲: ۳-۴). مکتب سازه‌انگاری معتقد است ساختار بین‌المللی نوعی نظام برساخته‌ای است که براساس اراده و رفتار دولت‌ها و تعاملشان با همدیگر شکل می‌گیرد؛ لذا هرگونه موانع و تهدیداتی که ممکن است توسط کنشگران غیردولتی هویت و منافع دولت‌ها را تهدید کند، توسط دولت‌ها خنثی و برطرف می‌شود. در دیدگاه ونت، دولت نوعی ساختار اقتدار سیاسی است که از انحصار کاربرد مشروع خشونت سازمان یافته برخوردار است؛ لذا در تنظیم خشونت بین‌المللی، نهایتاً این دولت‌ها هستند که اعمال کنترل می‌کنند (ونت، ۱۳۹۲: ۱۳). به عبارت دیگر، دولت‌ها هنوز مهم‌ترین عامل واسطی هستند که تأثیرات سایر کنشگران بر تنظیم خشونت از طریق آن‌ها به نظام جهانی هدایت می‌شود. ممکن است گفته شود که کنشگران غیردولتی به‌عنوان مبتکران تغییر، اهمیتی بیشتر از دولت‌ها می‌یابند؛ اما تغییر در نظام نهایتاً از طریق دولت‌ها صورت می‌گیرد. دولت‌ها در این معنا هنوز هم مرکز نظام بین‌الملل هستند (ونت، ۱۳۹۲: ۱۴). ونت درخصوص وضعیت آنارشی حاکم بر محیط بین‌الملل برخلاف والتس که می‌گفت این آنارشی است که ضرورتاً باعث می‌شود سیاست بین‌الملل به جهانی تعارض آمیز و مبتنی بر خودیاری تبدیل شود، معتقد است که آنارشی چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند (ونت، ۱۳۹۲: ۹). لذا همین

دولت‌ها با تعامل با هم می‌توانند این وضعیت را به وضع بهتری تبدیل کنند. وی در خصوص رابطه حاکمیت‌ها با هم نیز می‌نویسد:

از آن جایی که در نظام معاصر، دولت‌ها حق حاکمیت یکدیگر را به رسمیت می‌شناسند؛ بنابراین، طرح دولت محور متضمن تلاشی برای بازتولید هویت خود آن‌ها و همچنین، نظامی است که آن‌ها بخش‌های آن را تشکیل می‌دهند؛ یعنی "جمع دولت‌ها" (ونت، ۱۳۹۲: ۱۶).

وی ضمن حمایت از اصل معروف لیبرالیست‌ها که دولت‌های لیبرال با هم نمی‌جنگند، معتقد است؛ احترام به حاکمیت مانع از آن می‌شود که دولت‌ها یکدیگر را بکشند و حلّ و فصل مسالمت آمیز اختلافات حتی مانع از حمله آن‌ها علیه یکدیگر می‌شود (ونت، ۱۳۹۲: ۵۲۳)

الکساندر ونت در کتاب نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل خود، برخلاف تئوری‌های نئورئالیسم و نئولیبرالیسم که برای مقابله با تهدیدهای داخلی و بین‌المللی و برقراری صلح و امنیت، به افزایش قدرت نظامی و اقتصادی در قالب دکترین‌هایی؛ چون: موازنه قدرت - وجود آنارشی، همکاری - نهاد گرایی و... در عرصه روابط بین‌الملل پرداخته‌اند، به دکترین تعامل بین کنشگران اجتماعی پرداخته و استدلال می‌کند:

زمانی که تعامل کنشگران اجتماعی، جامعه و نظام را می‌سازد. این تعامل و درک متقابل، چیزی نیست که با زور و قدرت‌ورزی و... از بین برود و ناامنی ایجاد شود؛ بلکه از آنجاکه هر قاعده‌ای بر اساس تعامل اجتماعی و کنش‌های افراد و بازیگران ساخته می‌شود؛ بنابراین، نیازی به استفاده از زور و سرکوب و غیره وجود ندارد. به نظر او، با وجودی که توانمندی‌های مادی اهمیت دارند؛ اما می‌توان به شکلی فرهنگی‌تر در مورد مفهوم ساختار اندیشید و به جای تصویر بدبینانه ناشی از تمرکز بر قدرت، با تأکید بر بعد فرهنگی ساختار، به امکانات جدید برای تغییر رسید (Wendt, 1999: 80-165).

ونت در توصیف هستی‌شناسی سازه‌انگاری در مقابل مادی‌گرایی، این فرضیه را مطرح می‌کند که ساختارهای پیوند انسانی در وهله نخست پدیده‌های فرهنگی هستند و نه مادی و در مقابل خردگرایی این فرضیه را مطرح می‌کند که این ساختارها نه تنها رفتار را تنظیم می‌کنند؛ بلکه هویت‌ها و منافع را نیز برمی‌سازند. در این هستی‌شناسی، نیروهای مادی همچنان اهمیت دارند و اشخاص همچنان کنشگرانی نیت‌مند هستند؛ اما معنای نیروهای مادی و محتوای هویت و منافع تا حد زیادی وابسته به انگاره‌های مشترکی است که در بستر آن قرار دارند، و به این ترتیب، فرهنگ شرط امکان‌پذیری تبیین‌های مبتنی بر قدرت و منافع است. بنابراین، تحلیل باید با فرهنگ آغاز شود و سپس به سمت قدرت و منافع حرکت کند؛ نه آن که تنها وقتی به فرهنگ توسل شود که آنها چیزهایی را تبیین نشده برجای گذاشته‌اند (ونت، ۱۳۹۲: ۲۸۱).

ونت با قبول چند فرض اساسی نورثالیسم؛ از جمله ۱- ساختار نظام بین‌الملل آنارشیک است؛ ۲- دولت‌ها اصلی‌ترین بازیگران هستند؛ ۳- تحلیل سیستمی بر تحلیل فردی اولویت دارد؛ از یک طرف خود را به نواقع‌گرایان نزدیک می‌سازد و از طرف دیگر، با پذیرش هستی‌شناسی غیرمادی، خود را به ایده‌آلیست‌ها نزدیک می‌کند. البته، در مفروضات ونت، مفروضات بنیادین والتز به نحوی دیگر توجیه می‌شوند؛ برای مثال: در مورد آنارشی، ونت آن را تابعی از ورود دولت‌ها به یکی از سه فرهنگ هابزی، کانتی یا لاکمی می‌داند. «آنارشی چیزی است که دولت‌ها می‌سازند یا از آن می‌فهمند» (ونت، ۱۳۹۲: ۹)؛ نه آنکه واقعیتی بیرونی باشد. اگر دولت‌ها هویت خود را در فرهنگ کانتی تعریف کنند (مثل کشورهای عضو اتحادیه اروپا) ممکن است آنارشیک برای آنان همان معنایی را نداشته باشد که برای واردشوندگان در فرهنگ هابزی (مثل کشورهای خاورمیانه) دارد. اگر وضعیت حاکم بر نظام بین‌الملل مبتنی بر اصل خودیاری است، این اصل از ذات آنارشیک برنمی‌خیزد؛ بلکه رویه‌های دولت‌ها بوده که آن را به این شکل ساخته است و با تغییر رویه

دگرگون خواهد شد. ونت ادعا می‌کند آنچه والتز نظریه سیستمی می‌خواند، مربوط به ساختارهای کلان نظام بین‌الملل است و ممکن است در ساختارهای خرد (سیاست خارجی) آنارشی غیر از آن چیزی باشد که در ساختارهای کلان است. در مورد دولت‌ها، ونت با اتخاذ رویکرد ترکیبی متأثر از وبر، ادعا می‌کند که می‌توان برای دولت‌ها خصلت‌های انسانی، نظیر: امنیت، منافع و علاقه‌مندی قایل شد:

"دولت‌ها بازیگران واقعی هستند و می‌توانیم خصایص انسانی نظیر علاقه،

اعتقاد و امنیت را به آنها نسبت دهیم" (wendt,1999:197).

ونت برای ذات دولت، پنج خصلت قایل است که عبارتند از: نظم قانونی، نهادی، سازمان مدعی استفاده انحصاری از خشونت، سازمان دارای حاکمیت، جامعه و سرزمین. به این ترتیب، مفاهیمی مانند حاکمیت و برابری دولت‌ها در نظام بین‌الملل، برساخته‌هایی اجتماعی هستند که به شکل‌گیری هویت‌ها و منافع کنشگران کمک می‌کنند. این برداشت، به معنای آن است که هویت و منافع را باید به عنوان متغیرهای وابسته‌ای دید که خود نیازمند توضیح هستند و نمی‌توان آنها را مسلم انگاشت. همچنین، به معنای آن است که برداشت کنشگران، از خود منافع و اهدافشان امری تغییرپذیر است. در نتیجه، اگر می‌بینیم که دولت‌ها براساس اصولی چون خودیاری، حفظ امنیت و منافع ملی عمل می‌کنند؛ اما اگر در طول زمان تحت قواعدی با هم همکاری کنند، اعتقادشان در این مورد که: "که هستند" و "چه ارتباطی با بقیه جهان و نظام بین‌الملل دارند"، تغییر پیدا می‌کند. با عادت یافتن به همکاری، ممکن است هویت‌های جمعی جدید شکل بگیرند و با شکل‌گرفتن هویت‌های جمعی، امکان همکاری با هم بیشتر می‌شود (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۲۴).

ونت در ابتدا دو مفروضه اصلی نواقع‌گراها را می‌پذیرد؛ به این صورت که: اولاً،

دولت‌ها مهم‌ترین بازیگران نظام بین‌الملل محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، وی اصل دولت محوری را می‌پذیرد. این به معنای آن است که دولت‌ها شکل مسلط فاعلیت یا

سوژگی در سیاست جهانی معاصر هستند و ابزار تنظیم خشونت را در اختیار دارند؛ ثانیاً، طرح مبتنی بر نظام دولت‌ها را نیز تایید می‌کند. به اعتقاد ونت، دولت‌ها به ندرت در انزوای کامل از یکدیگر به سر می‌برند. آن‌ها در نظام‌های نسبتاً باثباتی شامل دولت‌های دیگری که بر رفتار آن‌ها تاثیر می‌گذارند، قرار دارند؛ اما آنچه وی را از رئالیست‌ها جدا می‌کند، یکی این نکته است که ونت به تاثیرات علی ساختار بر کارگزار، باور نداشته و به تاثیرات متقابل و روابط قوام‌بخش آن‌ها تاکید می‌کند. نکته دوم این است که نظام بین‌الملل را پدیده‌ای اجتماعی می‌داند و نه مادی؛ به این مفهوم که ساختار نظام بین‌المللی مبتنی بر شناخت مشترک است. در واقع، باورها و انتظاراتی که دولت‌ها در مورد یکدیگر دارند، ماهیت زندگی بین‌الملل را تعیین می‌کند و این عمدتاً ساختارهای اجتماعی و نه (مادی) هستند که به این باورها و انتظارات قوام می‌بخشند. البته، این به معنای آن نیست که منافع و قدرت مادی اهمیت ندارند؛ بلکه به این معناست که معنا و آثار آن‌ها وابسته به ساختار اجتماعی نظام و به‌ویژه این مساله است که کدام یک از سه فرهنگ آنارشی (هابزی، لاکي و کانتی) مسلط هستند. به عبارت دیگر، ساختار کلیدی در نظام بین‌الملل، بین‌ذهنی است تا مادی. نکته سوم نقش ساختار در برساختن هویت و منافع است. به عبارت دیگر، به نقش تکوینی ساختار نظام بین‌الملل در برساختن هویت و منافع دولت‌ها (نه صرفاً رفتار آن‌ها) اعتقاد دارد و نهایتاً نکته چهارم توجه به تعامل یا فرایند در نظام بین‌الملل است که طی آن دولت‌ها هویتی را در قبال دیگران برمی‌گزینند. آن‌ها را در هویت‌های متقابل قالب‌بندی می‌کنند و براساس آن وارد بازی می‌شوند (عسگرخانی، ۱۳۸۹: ۱۹۶).

توجه به نقش هنجارها، ایده‌ها، قواعد، فرهنگ و.. در ارتباطات میان دولتی، باعث شده است که سازه‌انگاری از اصول واقع‌گرایی که ارتباطات بین‌المللی را فقط براساس

روابط قدرت و درجهت پیشبرد منافع فردی می‌بیند فاصله گرفته، دیدگاه خوش‌بینانه‌ای نسبت به بازیگران و کنش آنها داشته باشد. لذا از این طریق ایجاد صلح و ثبات را در نظام بین‌الملل امکان‌پذیر می‌بیند و به دیدگاه‌های بدبینانه واقع‌گرایی که ناشی از بدبینی نسبت به انسان و سرشت اوست، خاتمه می‌دهد (شفیعی ۱۳۸۸: ۷۳).

۴. عوامل سازنده دولت‌ها و هنجارهای بین‌المللی

۱. ۴. نقش هنجارها در تحقق رفتار کنشگران: در رابطه با تاثیر هنجارهای منفی، نظیر: ژنوساید و... و هنجارهای مثبت، نظیر: حمایت از حقوق بشر در قالب مسؤولیت حمایت و... در عرصه بین‌الملل که بعضا موجب ایجاد تنش و یا رفع تنش بین دولت‌ها می‌گردد، طرفداران نظریه سازه‌انگاری معتقدند؛ کنش‌های کنشگران را هنجارها، هدایت می‌کنند؛ یعنی انتظارات بین‌الذنهانی مشترک و مبتنی بر ارزش‌ها در مورد رفتارها. در نتیجه، کنشگر از دید آن‌ها انسان جامعه‌شناختی و ایفاکننده نقش است؛ نه انسان اقتصادی. از این منظر، تصمیم‌گیرندگان براساس هنجارها و قواعد که خود مبتنی بر پیشینه‌ای از عوامل ذهنی، تجربه تاریخی، فرهنگی و حضور در نهادهاست، تصمیم‌گیری می‌کنند. به عبارت دیگر، این هنجارها هستند که رفتار مناسب را تعیین می‌کنند و در نتیجه، کنشگران براساس منطق زیبنده‌گی یا تناسب عمل می‌کنند. از این منظر، هنجارها تابع منافع کنشگران نیستند؛ بلکه به این منافع شکل می‌دهند. بعلاوه، تاثیر آنها صرفا در حد تحدید یا تشویق کنش (یعنی تاثیری تنظیم‌کننده) نیست؛ بلکه تاثیری تکوینی است؛ یعنی اهداف کنشگران را مشروعیت می‌بخشند و در نتیجه آنها را تعریف می‌کنند (هادیان، ۱۳۸۲: ۱-۹۳۰) این هنجارها صورت دیگری هم دارند؛ به این صورت که با تحقق یک هنجار منفی همانند نسل‌کشی که توسط برخی از دولت‌ها انجام می‌گیرد، موجب می‌شود کنشگران را به عکس‌العمل وادارد؛ زیرا بیم آن را دارند که تحقق و تداوم آن، امنیت بین‌المللی را تهدید کند. از طرف دیگر، عمل

نسبت به دیگران براساس معنایی است که آنها برای کارگزار یا سوژه اجتماعی دارند. در نتیجه، در روابط بین‌الملل در مقابل کنش واحدی از سوی دوست و دشمن، برخوردهای متفاوتی صورت می‌گیرد؛ چون معنای کنش آنها متفاوت است. برای نمونه، گفته می‌شود که دستیابی دولت بریتانیا به عنوان متحد امریکا به یک سلاح خاص (مثلاً افزایش تعداد تسلیحات هسته‌ای آن) با دستیابی کره شمالی به چنین تسلیحاتی، معانی متفاوتی برای ایالات متحده دارد و در نتیجه، واکنش آن دولت نیز متفاوت است (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۲۱) و یا در مورد رفتار دولت‌ها با اتباع خود و یا سایر اتباع، واکنش‌های متفاوتی از سوی دولت‌ها ابراز می‌شود: برخی حق را به حاکمان داده و در توجیه آن، اطاعت‌پذیری اتباع از حاکمان را مطرح و برخی حق را به مردم داده، عمل حاکمان را برخلاف وظیفه و مسؤولیت آنها در قبال مردم تعبیر می‌کنند. در هر صورت، همان‌گونه که اشاره شد، واکنش آنها براساس معنایی که کارگزاران دارند، متفاوت است.

۲. ۴. نقش هویت در فرآیندهای اجتماعی: برای سازه‌نگاران سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی، هویت‌های دولتی و غیره همراه با اینکه چگونه به منافع دولت‌ها و الگوهای برآیندها شکل می‌دهند، مهم است. این‌ها نوعی «جهان‌بینی» ایجاد می‌کنند و بر الگوهای تعامل بین‌المللی اثر می‌گذارند. نهادهای بین‌المللی و رژیم‌های بین‌المللی، همچون رژیم‌های تسلیحاتی و حقوق بشر، هنجارهای بین‌المللی و... کنشگران را به سمت بازتعریف منافع و حتی هویت‌هایشان سوق می‌دهند. اگر هویت‌ها، اجتماعی و حاصل تعامل باشند، می‌توانند به صورت‌های متفاوتی شکل گیرند (عباسی اشلقی، ۱۳: ۷۷)

مشکل هویت، به بیان ونت این است که: «آیا، و تحت چه شرایطی، هویت‌ها جمعی‌تر یا خودمحورتر می‌شوند؟» برای نمونه، هرچه احساس یگانگی دولتها نسبت به هم بیشتر باشد (مثلاً خود را غربی، دموکراتیک، لیبرال و... بدانند) بیشتر به سمت رویه‌های امنیتی جمعی اشتیاق نشان می‌دهند و در نتیجه، همکاری میان آنها تقویت می‌شود و

بالعکس، هرچه از هم احساس دوری بیشتری داشته باشند، روابطشان مبتنی بر خودمحوری بیشتری خواهد بود. به این ترتیب، از نگاه سازه‌نگاران، واقعیت بین‌المللی؛ یعنی ساختارهای بنیادین بین‌المللی، فهم دولت‌ها از خود، و رفتار عمومی دولت‌ها را شناخت بینادزنی، که خود وابسته به فرایند تعامل بین‌المللی است، قوام می‌بخشد. به بیان ونت، ساختاری جدا از فرایند؛ یعنی رویه‌های کنشگران وجود ندارد (مشیرزاده، ۳۳۳: ۱۳۸۴).

هویت‌ها، منافع و نهادها، همگی ناشی از فرایندهای اجتماعی متعاملی‌اند که ما برای سمت دادن به رفتار خود بر آنها تکیه می‌کنیم؛ اما از قبل داده شده و مسلم پنداشته شده نیستند و از طریق تعامل اجتماعی میان هویت‌ها شکل می‌گیرند. خود هویت‌ها نیز از تعامل با سایر هویت‌ها و نهادهای جمعی اجتماعی قوام می‌یابند؛ بنابراین، آنارشی و خودیاری یا احساس تهدید و... قبل از تعامل دولت‌ها معنا ندارند. تنها پس از تعامل است که می‌توان از همکاری یا تعارض صحبت کرد. از اینجا می‌توان به این نتیجه رسید که خودیاری که در نظریه نواقع‌گرا خصوصیت اصلی آنارشی محسوب می‌شود، از دید سازه‌نگارانه ونت، خصوصیت ضروری آنارشی نیست؛ بلکه نهادی است که از طریق فرایند توسعه پیدا می‌کند و حفظ می‌شود و بنابراین، می‌تواند دگرگون شود. ونت تأکید دارد که هویت‌ها و شناخت‌های دولت‌ها وابسته به نهادهای بین‌المللی است: «این نهادها به کنشگران دولتی به عنوان سوژه‌های حیات بین‌المللی قوام می‌بخشند، به این معنا که تعامل معنادار میان آنها را امکان‌پذیر می‌کنند» (wendt, 1999: 41-50).

همان‌طور که اشاره شد، هویت کنشگران در کانون رهیافت سازه‌نگاری جایگاه ویژه‌ای دارد. هویت به معنای فهم و انتظارات درباره خود و مرتبط با نقش پذیرفته شده است. هویت‌ها به گزینش‌های عقلانی قوام می‌دهند و الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل نیز به آنها شکل می‌دهند. سازه‌نگاری به مالکیت‌های فکری اجتماعی سیاست

بین‌الملل؛ از جمله سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی هویت‌های دولتی و غیره همراه با این که چگونه به منافع دولت‌ها و الگوهای برآیندی شکل دهند، اهمیت می‌دهند. همه این‌ها نوعی جهان‌بینی را ایجاد می‌کنند که بر الگوهای برهم‌کنش (تعاملات) بین‌المللی اثر می‌گذارند. بر همین اساس، مؤلفه‌هایی مانند: نهادهای بین‌المللی، رژیم‌های بین‌المللی، همچون: تسلیحاتی و حقوق بشر، هنجارهای بین‌المللی و .. کنشگران را به سمت بازتعریف منافع و حتی هویت‌های خود سوق می‌دهند. گرچه دولت‌ها به دلیل اینکه شکل دهنده ساختار بین‌الملل هستند، همچنان به عنوان مهمترین بازیگر در تبیین تعاملات بین‌المللی به شمار می‌روند؛ ولی نکته قابل تأمل این است که دولت‌ها در ارتباط با سایر دولت‌ها و بازیگران، به هویتی مستقل دست می‌یابند. هنجارها و ارزش‌های مشترک جهانی، امکان همکاری بین‌المللی را بسیار افزایش می‌دهند. بنابراین، جامعه بین‌الملل متشکل از دولت‌ها و سایر بازیگران است که باعث شکل‌گیری هویت جمع می‌گردد و هویت فردی بی‌معناست (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۹۹).

در نگاه سازه‌انگاری، منافع و هویت‌ها اموری قطعی و از پیش موجود نیستند. نکته روش‌شناختی بارزی که در این گزاره وجود دارد، این است که بسیاری از جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های بین‌المللی واحدها، ارادی و قابل اجتناب است. اگر کشوری، خودیاری پیشه می‌کند و می‌کوشد بدون اتکا به دیگران و به صورت مستقل، به تمام اهداف راهبردی خود نایل آید، چنین چیزی تصمیمی است که بر اثر تعامل آن کشور با کشورهای دیگر اتخاذ شده و البته قابل تغییر است. اساسی‌ترین انتقاد ونت به نواقعه‌گراها، همین نکته است که آنها معتقدند خودیاری و تکروری کشورها، قانون موقعیت بی‌نظمی است.

ونت، با زیرسؤال بردن این داوری، تصریح می‌کند که اهداف و مقاصد جمعی دولت‌ها است که ساختارها را به وجود می‌آورند و بازیگران با مشارکت در این اهداف و مقاصد جمعی، هویت خود را تعریف و منافع خود را تنظیم می‌نمایند. این‌گونه نیست که

بازیگران پس از تعریف کامل هویت و منافع خود، در اهداف جمعی مشارکت کنند. کشورها پیش از وارد شدن به تعامل، منافع و هویت خودخواهانه‌ای طراحی نمی‌کنند. تعریف هویت و تنظیم منافع، پس از تعامل است که انجام می‌شود (نصری، ۱۳۸۵: ۷۳۳). به عبارت دیگر، سازه‌انگاران بر این اعتقادند که در تصمیم‌گیری‌های بین‌الملل که در آن هویت‌های متعددی شرکت دارند باید طوری عمل شود تا با همکاری و همیاری هم، گزینه‌هایی را انتخاب کنند تا رضایت همه طرف‌های شرکت‌کننده در آن لحاظ گردد و از هرگونه حرکت‌های انفرادی که منافع انحصاری را دنبال کند، پرهیز گردد، و اینجاست که در صورت بروز هرگونه مشکلی در بین شرکت‌کنندگان، می‌توان آن مشکل را از طریق تعامل بین‌الذهانی مرتفع نمود. نمونه بارز آن را می‌توان در شکل‌گیری اتحادیه اروپا و هماهنگی‌هایی که در تصمیم‌گیری و عمل بین آن‌ها ایجاد می‌گردد، مشاهده نمود.

بنابراین، از دیدگاه نظریه سازه‌انگاری، دولت‌ها و حاکمیت آن‌ها برساخته‌هایی از تعامل هنجارهای کنشگران در عرصه داخلی و خارجی هستند و این تعبیر می‌تواند بدون دخالت دادن زور و صرفاً با تعامل کنشگران تغییر و کم و زیاد گردند؛ به طوری که دولت‌ها در جامعه بین‌المللی با اختیارات برابر و با تعامل سازنده، مشکلات به وجود آمده را مرتفع می‌نمایند تا از این طریق منافع و رضایت همه دولت‌ها تامین گردد.

از طرفی، با ایجاد نهادهایی چون سازمان ملل و اتخاذ تصمیماتی چون دفاع از حقوق ملت‌ها و دولت‌ها، به راحتی می‌توان از تشکیل و ایجاد هرگونه استبداد رای و رفتارهایی که در صدد تضييع حقوق دیگران است، جلوگیری کرد. از دید سازه‌انگاران، وجود هنجارهای مشترک در پوشش نهادهای بین‌المللی در جامعه بین‌المللی می‌تواند سودهای زیادی را برای جامعه جهانی به ارمغان آورد. وجود هنجارهایی مانند حقوق بشر نه تنها می‌تواند شهروندان را از مداخلات دولت محافظت نماید؛ بلکه همچنین به طور فزاینده‌ای سبب تعریف دولت متمدن در جهان مدرن می‌گردد. در سازه‌انگاری هرچه

هویت دولت‌های تشکیل دهنده نهاد بین‌المللی به یکدیگر نزدیک باشد که بتواند اصول و موازینی را بازتولید نماید، از آن همکاری و نهاد بین‌المللی با استمرار بیشتری انتظار می‌رود؛ زیرا آن نهاد بین‌المللی در جهت منافع آنها مسیر می‌پیماید. اگر هویت‌های بازتولید شده توسط سازوکارهای اجتماعی، تشکیل دهنده یک نهاد بین‌المللی، فراتر از واحدهای مبتنی بر یک نفع پیش رود، در این صورت حتی اگر قدرت و منافع آشکاری که شالوده آن نهاد بین‌المللی بوده نیز دگرگون شود، باز آن نهاد بین‌المللی پایدار خواهد ماند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۰۱-۱۰۳).

۵. دکترین مسؤولیت حمایت به عنوان هنجاری بین‌المللی

با توجه به دیدگاه مکتب سازه‌انگاری در رابطه با نقش هنجارهای داخلی و بین‌المللی در تشکیل نهادهایی چون دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی به عنوان کنشگران داخلی و خارجی در شکل‌دهی ساختار (جامعه بین‌الملل) و بازتعریف هویت و منافع آنها در حفظ این ساختار، به سهولت می‌توان به علل و خاستگاه پیشنهادهایی چون دکترین مسؤولیت حمایت که با هدف تعیین و تثبیت حیطة مسؤولیت دولت‌ها در رعایت و دفاع از حقوق مردمان تحت حاکمیت آن‌هاست، پرداخت.

به دنبال تثبیت قرارداد وستفالی و مشخص شدن حیطة حاکمیت دولت‌ها و تعلق ملت‌ها بر سرزمین‌های معین با حاکمان برخاسته از بین خود، قواعدی مبنی بر عدم تعرض بر حاکمیت سرزمینی دولت‌ها و رعایت حقوق همدیگر و... وضع شد و همه دولت‌ها را بر رعایت مفاد آن مجاب ساخت؛ لیکن با وقوع برخی ناهنجاری‌ها در برخی از کشورها همچون بدرفتاری با اتباع مقیم سایر کشورها توسط دولت میزبان، دولت‌های متبوع را بر آن داشت تا این موضوع را در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مطرح کند تا تصمیماتی در این رابطه اتخاذ گردد. پیشنهادهایی در قالب اصل مداخله بشردوستانه مطرح شد؛ لیکن این

اصل نیز به دلیل وجود برخی ایرادهای حقوقی و نیز سوءاستفاده برخی از کشورها در نقض حاکمیت دولت‌ها در نحوه اجرا، مورد انتقاد اکثریت دولت‌ها قرار گرفت؛ به طوری که عملاً نتوانست به عنوان یک قانون فراگیر و مورد قبول جامعه بین‌المللی، جای خود را تثبیت نماید.

پس از ناکامی‌های پی‌درپی در اجرای صحیح اصول مداخلات بشردوستانه در عمل از یک طرف و تشدید ناهنجاری‌های برخی دولت‌ها (از جمله دولت وقت سودان) در تعامل با اتباع خود از طرف دیگر، کوفی عنان، دبیر کل وقت سازمان ملل، در سخنرانی سال ۱۹۹۹ در مجمع عمومی و به دنبال آن در گزارش هزاره خود در سال ۲۰۰۰ میلادی به مجمع عمومی، چالش بزرگی را در اذهان سران کشورها ایجاد کرد: (تاراز، ۱۳۹۱: ۳).
وی در این سخنرانی اعلام کرد:

من به قوت و اعتبار و اهمیت این مسائل واقفم و نیز می‌پذیرم اصول حاکمیت و عدم مداخله، حمایتی حیاتی در اختیار کشورهای کوچک و ضعیف قرار می‌دهند؛ ولی این سؤال را برای منتقدان مطرح می‌کنم: اگر مداخله بشردوستانه در واقع تهاجم غیرقابل قبولی به حاکمیت تلقی شود، در آن صورت چگونه باید در مقابل وقایع رواندا و سربرینیتسا؛ یعنی نقض فاحش حقوق بشر که به تمامی قواعد اخلاقی بشریت مشترک ما صدمه می‌زند، واکنش نشان داد؟ دخالت بشردوستانه موضوعی حساس و ملازم با مشکلات سیاسی است و جواب ساده‌ای دربر ندارد؛ ولی قطعاً هیچ اصل حقوقی، حتی حاکمیت، نمی‌تواند سپر جنایات علیه بشریت باشد. در مواردی که چنین جنایاتی اتفاق می‌افتد و اقدامات صلح‌جویانه برای پایان دادن به آن به اتمام رسیده باشد، شورای امنیت وظیفه اخلاقی دارد که از طرف جامعه جهانی وارد عمل شود» (عنان، ۱۳۸۴: ۲۱۷-۲۱۹).

این سخنرانی موجب شد تا ابتدا کشور کانادا، "کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت کشور" را برای طرح هنجاری نو در نحوه مداخلات بشردوستانه و ایجاد پلی میان تفکر حامی اصل حاکمیت کشورها و تفکر حامی حق مداخلات بشردوستانه، تأسیس نماید. این کمیسیون یک سال بعد از تأسیس، در سپتامبر سال ۲۰۰۱، هسته اصلی نظرهای خویش درباره مداخلات بشردوستانه را با خلق اصطلاح «مسؤولیت حمایت» و جایگزینی آن به جای «مداخلات بشردوستانه»، طی یک گزارش حدوداً ۹۰ صفحه‌ای منتشر نمود. کمیسیون برای عدول از اصطلاح مداخلات بشردوستانه سه دلیل عمده ذکر می‌کند که قابل تأمل‌اند: نخست آنکه واژه "حق" اصولاً ناظر است بر امتیازات دولت مداخله‌گر؛ در حالی که مراد از مداخلات بشردوستانه حمایت از انسان‌هایی است که حقوق اساسی آنها به‌طور گسترده در حال نقض است؛ ثانیاً مسؤلیت حمایت اولاً و بالذات متوجه همه دولت‌های میزبان است و اساساً هیچ مداخله‌ای در پی آن صورت نمی‌گیرد؛ ثالثاً مسؤلیت حمایت منحصر به مداخله نیست؛ بلکه قبل از آن مرحله، شامل مسؤلیت پیشگیری و پس از آن، دربرگیرنده مسؤلیت بازسازی نیز هست. این دکتترین درصدد بود تا کاستی‌هایی را که در مفهوم مداخله بشردوستانه که از عملیات حفظ صلح سازمان ملل در دهه ۹۰ ایجاد شده بود، کاهش دهد. در واقع، گزارش کمیسیون بین‌المللی در مداخله و حاکمیت کشور، قصد داشت دیدگاه تقلیل‌گرایانه‌ای را که از مفهوم مداخله بشردوستانه ایجاد شده بود، تغییر دهد و از جنبه صرف واکنش نظامی (که در مواقع بحرانی جامعه بین‌المللی به آن متوسل می‌شد) خارج سازد (سیمبر، ۱۳۹۱: ۸۷).

دبیرکل سازمان ملل متحد، در سال ۲۰۰۳ میلادی شانزده نفر حقوقدان و سیاستمدار را با تفکرات مختلف، به عنوان هیأتی عالی‌رتبه منصوب کرد تا آنها درباره تهدیدات و چالش‌های موجود علیه صلح، پیشنهادهای عملی و صریحی را برای انجام اقدامات مؤثر جمعی طرح کنند. یافته‌های این هیأت، طی گزارشی با عنوان "جهانی امن‌تر: مسؤلیت

مشترک ما^۱ در سال ۲۰۰۴ منتشر شد. این هیأت عالی‌رتبه، به نظریه مسؤولیت حمایت به صورت جداگانه، در دو بخش از گزارش خود اشاره کرد: نخست، در ذیل عنوان "حاکمیت و مسؤولیت" از ایده مسؤولیت حمایت، به عنوان ابزاری برای تقویت نظام امنیت دسته‌جمعی مدّ نظر منشور، یاد کرد و سپس برای بار دوم، ذیل عنوان "فصل هفتم منشور ملل متحد، تهدیدات داخلی و مسؤولیت حمایت"، ظهور هنجار مسؤولیت حمایت را تأیید نمود. سند نهایی، چهار تعهد اصلی را برای مسؤولیت حمایت پیش‌بینی می‌کند: نخست، تمام کشورها تصدیق کردند که در قبال شهروندانشان در برابر نسل‌زدایی^۲، جرایم جنگی، پاکسازی قومی^۳ و جرایم علیه بشریت، مسؤولیت حمایت دارند؛ دوم، کشورها موافقت کردند تا در تهیه کمک برای ایجاد ظرفیتی که کشورها برای برآمدن از عهده مسؤولیت‌هایشان، به آنها نیازمندند، مساعدت نمایند؛ سوم، در وضعیتی که کشور میزبان، به صورتی آشکار در انجام مسؤولیت‌هایش ناکام می‌ماند، کشورها موافقت نمودند تا از تمام روش‌های صلح‌آمیز برای حمایت از جمعیت آسیب‌پذیر استفاده کنند؛ چهارم، این اقدامات (اقدامات صلح‌آمیز) نباید ناکام بمانند یا نامناسب فرض شوند تا شورای امنیت آماده استفاده از تمام روش‌های ضروری؛ از جمله استفاده از نیروی قهری گردد. در سال ۲۰۰۶، پس از انتشار سند نهایی نشست سران جهان در سازمان ملل متحد، قطعنامه شماره ۱۶۷۴ مورد تصویب شورای امنیت قرار گرفت.

در بندهای ۱۳۸ (۲) و ۱۳۹ (۳) این سند، سران شرکت‌کننده در شصت‌مین دوره مجمع عمومی سازمان ملل، توافق می‌کنند که مسؤولیت حمایت از انسان‌ها را در برابر

۱. Our Share Responsibility

۲. Genocide

۳. Ethnic cleansing

نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاک‌سازی قومی و جرائم علیه بشریت به عهده بگیرند(قربان نیا، ۱۳۹۲: ۲۰۷)

علاوه بر این، مداخله نظامی به عنوان آخرین راه حل در نظر گرفته می‌شود و پس از بحران نیز جامعه بین‌المللی مسؤول بازسازی ساختارهای درهم ریخته کشور بحران‌زده خواهد بود (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۷۵). بان‌کی‌مون، دبیرکل فعلی سازمان ملل متحد نیز در آلمان در ژوئیه ۲۰۰۸ نکاتی را در مورد مفهوم مسؤولیت حمایت، طی سخنرانی خود با عنوان "حاکمیت مسؤول: همکاری بین‌المللی برای جهان تغییر یافته" بیان کرد. او همچنین، در ژانویه ۲۰۰۹ گزارش خود را در این مورد به مجمع عمومی تقدیم کرد. متعاقب تقدیم گزارش، مجمع عمومی گفتگوها و مناظرات خود در مورد این مفهوم را آغاز کرد که در نهایت، به تصویب قطعنامه شماره ۶۳/۳۰۸ مجمع عمومی در خصوص مسؤولیت حمایت منجر شد (قوام، ۱۳۸۹: ۱۷۳).

مجمع عمومی سازمان ملل متحد، نیز در سال ۲۰۰۹، در شصت و سومین نشست سالیانه خود، برای نخستین بار پس از توافقات سال ۲۰۰۵، ملاحظات خود را درباره مسؤولیت حمایت ادامه داد. طی نشست‌هایی که مجمع عمومی برای تبادل نظر حول محور مسؤولیت حمایت پیش‌بینی کرده بود، جمعاً ۹۴ کشور به بیان دیدگاه‌های خود پرداختند. نخستین و مهمترین موضوعی که در نشست مجمع عمومی، مورد وفاق عام کشورها قرار داشت، توافقات حاصل از نشست سران سال ۲۰۰۵ بود. در واقع، جز جمعی محدود و معدود از نمایندگان کشورها و شخص رئیس مجمع، غالب هیأت‌های نمایندگی بر این موضوع که سند نهایی نشست سران سال ۲۰۰۵، دیگر نباید مورد مذاکرات مجدد واقع شود، تأکید داشتند و معتقد بودند که وظیفه کنونی مجمع عمومی، بحث و بررسی چالش‌ها و ایده‌های جدید در اجرای آن چیزی است که در سال ۲۰۰۵ با آن موافقت شده است. این مباحثات در نهایت به صدور نخستین قطعنامه مجمع عمومی درباره مسؤولیت حمایت

منجر شد. در این قطعنامه که نمایندگی گواتمالا با مشارکت ۶۷ کشور دیگر آن را طرح نمود، مجمع عمومی اشعار داشت که به گزارش سال ۲۰۰۹ دبیرکل و مباحثات سال ۲۰۰۹ مجمع عمومی توجه کامل دارد و تأکید می‌کند که مجمع عمومی به ملاحظاتی نسبت به نظریه مسؤولیت حمایت مداومت ورزد.

۶. نتیجه‌گیری: بازتاب دکترین مسؤولیت حمایت بر دولت‌ها بر مبنای سازه‌انگاری

همان‌گونه که در تشریح مکتب سازه‌انگاری بیان شد، وجود کنشگران در عرصه بین‌المللی و تعامل آن‌ها با همدیگر در قالب هنجارها و فرهنگ‌های بین‌الذاتی که با هدف حفظ منافع دولت‌ها و ملت‌ها با عناوینی، چون: حقوق بشر، امنیت دولت‌ها و مردم متجلی می‌گردد، این اصل را تداعی می‌کند که ضرورت مقابله با هر مشکل پیش‌رو، نیازمند توسل به هنجارهای جدیدی است که بتواند در سایه حمایت و توافق کنشگران، سازماندهی شده و به‌عنوان فرایندی جدید از هویت و منافع جامعه بین‌الملل دفاع کند. همچنین، براساس دکترین مسؤولیت حمایت، هر دولتی (از یک طرف به عنوان ساختار و از طرف دیگر، به عنوان کنشگر بین‌المللی) موظف است که از مردم جهان در برابر خطرهای کشتار دسته‌جمعی، جنایت جنگی، پاکسازی نژادی یا قومی و جنایت علیه بشریت دفاع نماید؛ اما از سوی دیگر تحقق این مسؤولیت، مستلزم دخالت در حاکمیت دیگر دولت‌هاست. از طرف دیگر، براساس این دکترین، هیچ حکومتی نباید علیه مردم خود به جنگ و کشتار دست بزند و این اقدام را نباید با بهانه‌هایی، چون: «برخورداری از حق حاکمیت» و یا اصولی چون «عدم دخالت» و یا «برابری دولت‌ها» توجیه کند. در هر حال، اگر حکومتی از زیر بار این مسؤولیت شانه خالی کرده و علیه مردم خود به ابزارهای خشونت‌آمیز متوسل شود و جنگ و کشتار دسته‌جمعی علیه آن‌ها راه بیندازد، جامعه بین‌الملل (و دولت‌ها) براساس دکترین مسؤولیت حمایت، این حق و یا وظیفه را خواهد داشت که در دفاع از حقوق مردم آن کشور، براساس مفاد طرح مزبور اقدام کند. بر مبنای نظریه سازه‌انگاری این

هنجار با توجه به اینکه برآمده از هویت جمعی و فرهنگ بین‌الذلهانی جوامع گوناگون جهانی است؛ لذا دولت‌ها نمی‌توانند با تکیه بر اصول مرتبط با حاکمیت و عدم دخالت و نظایر آن را ترک نموده یا مانع تحقق آن شوند. البته در این رابطه، دو نوع رویکرد متعارض گونه‌ای در نحوه اجرای طرح مزبور قابل مشاهده است:

رویکرد اول درخصوص دولت‌هایی است که ناخواسته به این‌گونه بازی‌ها کشیده می‌شوند؛ به این صورت که دولت‌های سلطه‌گر با سوءاستفاده از طرح مسؤولیت حمایت و با هدف سلطه‌گری و دخالت در مناطق مورد نظر خود، اقدام به طراحی سناریویی می‌کنند که در آن، دولت مورد نظر را به عنوان مجرم و ناقض حقوق بشر به جهانیان معرفی نمایند، تا از این طریق دخالت خود را در آن کشور تحت پوشش دکترین مسؤولیت حمایت موجه و قانونی نشان دهند؛ همانند رفتار واکنشی که توسط دولت ایالات متحده و هم‌پیمانانش علیه دولت قانونی سوریه در حال اجراست. رویکرد دوم که درست عکس رویکرد اول است، عملکرد دولت‌های سلطه‌گر در کشورهای نظیر یمن و بحرین است. در این رویکرد، دولت‌های سلطه‌گر نه تنها برای جلوگیری از جنایات دولتمردان این کشورها که در حق مردمانشان مرتکب می‌شوند، هیچ‌گونه اقدام لازم را براساس طرح مزبور عملی نمی‌سازند؛ بلکه این دولت‌ها را در برخورد با مردمانشان با تمامی امکانات تسلیحاتی و غیره همراهی می‌کنند؛ یعنی با تکیه بر اصول مربوط به حاکمیت مانع تحقق دکترین حمایت می‌شوند.

بنابراین، همان‌گونه که در چارجوب نظری مطرح شد، براساس تفکر الکساندر ونت، تمامی کنش‌های موجود در نظام بین‌الملل، محصول تعاملی است که با هدایت هنجارها در بین کنشگران داخلی و بین‌المللی (دولت‌ها، نهادها، مردم و فرهنگ و عادات) تحت قالب فرایند و براساس هویت و منافع تک‌تک کنشگران به صورت ساختار، متجلی می‌شود. اکنون تصور اینکه هنجاری با عنوان حقوق بشر در قالب این چرخه (فرایند)،

محصولی را به جامعه بین‌الملل زیر عنوان مسؤولیت حمایت عرضه می‌کند و این محصول در مرحله اول مورد استقبال اکثریت کنشگران به عنوان ساختار بین‌المللی قرار می‌گیرد. سپس تعدادی از کنشگران با تفاسیر موسع و با سوءاستفاده از این هنجار حقوق بشری، دولتی را مورد اتهام واهی خود قرار داده، از ساختار بین‌المللی، اجرای تصمیم کنشگران (مسؤولیت حمایت) ضدّ این دولت را درخواست می‌کنند، و یا به جای رسیدگی به وضعیت ملت‌های تحت ستم، دولت‌های خاطی را مورد حمایت خود قرار می‌دهند. در این مرحله است که بر همین مبنا، کنشگران دیگر (مجامع بین‌المللی و سایر دولت‌ها) باید بررسی کنند و ببینند که آیا این گونه اقدامات درباره این دولت‌ها، صحیح بوده است یا نه و در صورت اثبات صحت آن، اقدامات لازم را با رعایت مراحل تعیین شده در طرح اجرایی کنند. درغیراین صورت، باید از ادامه اجرای آن جلوگیری کرده و در صورت تداوم این گونه ادعاها و یا سوء استفاده از چنین فرصت‌هایی، کنشگران به عنوان نمایندگان صاحبان هویت جمعی موظف هستند اقدامات لازم را برای تغییر و تبدیل این گونه تصمیم‌ها به تصمیم دیگر انجام دهند. بدیهی است در صورت اتخاذ تصمیم و راه صحیح توسط کنشگران، این مسیر تصمیم‌گیری در طول ساختار جامعه بین‌الملل به صورت فرایندی مثبت عمل کرده، کنشگران را در روند تحقق منافع و هویت ملت‌ها و دولت‌ها به مرحله‌ای از اطمینان سوق خواهد داد؛ درغیر این صورت، طرح مزبور به معضلی تبدیل خواهد شد که نه تنها مشکلات مردم را حل نخواهد کرد؛ بلکه صلح و آرامش نسبی موجود در جهان را نیز برهم خواهد زد.

بنابراین، با توجه به نگرش‌های مکاتب متعدد روابط بین‌الملل، چون: رئالیستی، ایدئالیستی و کانستراکتویستی، به نظر می‌رسد اندیشه‌های برگرفته از تعاملات بین‌الذّهانی الکساندر ونت، برای تبیین رابطه میان حاکمیت دولت‌ها و دکتربین مسؤولیت حمایت، از دیدگاه سایر مکاتب منطقی‌تر به نظر می‌رسد؛ ولی در هر حال، پرداختن به این گونه انطباقات

و پذیرفتن رهیافت‌های حاصله از این چارچوب نظری نیز نباید ما را از برخی واقعیت‌ها، نظیر نادیده گرفته شدن نتیجه تعاملات کنشگران توسط برخی از دولت‌ها(کنشگران) و یا عدم جدیت برخی از دولت‌ها در تبدیل فرایندهای شکل گرفته قبلی به فرایندهای جدید که مورد تایید اکثر کنشگران است و نیز سوءاستفاده برخی از دولت‌ها از ساختارهای ایجاد شده در نظام بین‌الملل (نهادهای بین‌المللی) که موجب به انحراف کشیده شدن هنجارهای جدید پذیرفته شده در جامعه بین‌الملل می‌گردد، غافل کند.



منابع

- برزگر، کیهان. (بهار ۱۳۸۸). «سیاست خارجی ایران از منظر رئالیسم تدافعی و تهاجمی»، تهران، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره اول.
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۴). *لیبرالیسم و محافظه کاری*، تهران: نشر نی.
- بوزان، باری. (۱۳۷۸). *مردم، دولت‌ها و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پائولین، کر. (پاییز ۱۳۸۷). «امنیت انسانی» ترجمه: سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران، فصلنامه پژوهشکده مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره سوم، شماره مسلسل ۴۱، صص ۶۰۱ - ۶۲۶.
- تاراز، جمال. (۱۳۹۱). «مسئولیت حمایت در حقوق بشردوستانه از نظر تا عمل»، پرتال حقوق، قابل دسترسی در سایت؛ <http://thelawportal.persianblog.ir>
- جباری، منصور و دیگران. (۱۳۹۰). «ارزیابی دکترین مسئولیت حمایت در بحران دارفور سودان» تهران، فصلنامه راهبرد، ش ۲۱۷، سال بیستم، ش ۵۸.
- داداندیش، پروین. (بهار ۱۳۹۱). «تحولات لیبی و دکترین مسئولیت حمایت» تهران: فصلنامه راهبرد، سال بیست و یکم، ش ۶۲، صص ۱۹۲-۱۶۹.
- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت. (۱۳۸۸). *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: نشر قومس.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (بهار و تابستان ۱۳۸۹). «نظریه سازه‌انگاری و سازمان‌های بین‌المللی». تهران: دو فصلنامه پژوهش و سیاست، ش ۲۸ (سال دوازدهم).

(۱۳۸۸). «امنیت بین‌الملل»، مطالعات راهبردی،

پاییز.

زمانی، سید قاسم و دیگران. (پاییز ۱۳۹۱). «بحران غزه در مسؤولیت حمایت»، فصلنامه

روابط خارجی، شماره سوم (سال چهارم): ۳۱۹-۲۸۷.

سواری، حسن و دیگران. (۱۳۹۰). «نظریه مسؤولیت حمایت از حرف تا عمل»، فصلنامه

پژوهش حقوق، تهران، سال سیزدهم ش ۳۲.

سیمبر، رضا. (بهار و تابستان ۱۳۹۱). «کاربست دکترین مسؤولیت حمایت در بحران لیبی»،

تهران: پژوهشنامه حقوق کیفری، شماره اول (سال سوم): ۹۹-۸۳.

شفیعی، نوذر و دیگران. (۱۳۸۸). «نقد و ارزیابی نظریه سازه‌انگاری»، تهران، مجله علمی

تخصصی پژوهش‌های سیاسی، شماره چهارم (سال اول) صص ۸۵-۶۳.

عباسی اشلقی، مجید و دیگران. (اسفند ۱۳۸۸). «چارچوبی تحلیلی برای امنیت از منظر

سازه‌انگاری، تهران، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، ش ۶.

عسگرخانی، ابومحمد. و دیگران. (پاییز ۱۳۸۹). «نگاهی به نظریه سازه‌انگاران و نت»،

تهران، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۳ (دوره ۴۰) صص

۱۸۹-۲۰۸.

عنان، کوفی. (۱۳۸۴). *بآزادی بیشتر: به سوی توسعه، امنیت و حقوق بشری برای همه*،

ترجمه مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران: انتشارات ایثاری.

قربان‌نیا، ناصر و دیگران. (۱۳۹۲). «دکترین مسؤولیت حمایت و تلاش برای مقابله با فجایع

انسانی»، تهران، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول، صص ۲۰۰-۲۳۴.

قوام، سیدعبدالعلی. (تابستان ۱۳۸۹). «مفهوم مسؤولیت حمایت ارزیابی نقش غرب جنبش

عدم تعهد در شکل‌گیری هنجار جهانی»، تهران، فصلنامه راهبرد، ش ۵۵ (سال نوزدهم)،

صص ۱۷۱-۱۸۷.

مشیر زاده، حمیرا. (۱۳۸۴). روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت.
مورگنتا، جی هانس. (۱۳۷۹). سیاست میان‌ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت
امور خارجه.

نصری، قدیر. (زمستان ۱۳۸۵). «فهم کانستراکتویستی»، تهران، فصلنامه مطالعات راهبردی،
شماره مسلسل ۳۴ (سال نهم).

ونت، الکساندر. (۱۳۸۴). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران:
انتشارات وزارت امور خارجه.

هادیان، ناصر. (زمستان ۱۳۸۲). «سازه‌نگاری از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی» تهران،
فصلنامه سیاست خارجی، ش ۴ (سال هفدهم)، صص ۹۴۹-۹۱۵.

یاقوتی، محمد مهدی. (پاییز ۱۳۹۱). «از مداخله بشردوستانه تا مسؤولیت پشتیبانی»، مجله
سیاست خارجی، ش ۴۶.

_____ (پاییز ۱۳۸۹). «از مسؤولیت بشردوستانه تا مسؤولیت پشتیبانی» اطلاعات
سیاسی اقتصادی، ش ۲.

Wendt, Alexander. (1999). *Social Theory of International Politics*, Cambridge
(Cambridge University Press)

Kuperman, Alan J. , (2008), 'The Moral Hazard of Humanitarian Intervention:
Lessons from the Balkans', *International Studies Quarterly*, Vol. 52, No. 1.

UN News, 'Report of the International Commission of Inquiry on Darfur to the
United Nations Secretary-General', Geneva, 25 January 2005, and
Available at: http://www.un.org/News/dh/sudan/com_inq_darfur.pdf
(visited 11 February 2010).

More Secure World: Our Share Responsibility -. (A/59/565, 200)